

ممکن بود اسیری را سال‌ها زنده نگاه دارند و حتی زنش بدهند و آخر سر بکشند. در مراسم کشتار اواهل قبیله شرکت می‌کردند و پای کوبان ورقص‌کنان هر کس می‌کوشید تا تکه‌ای از گوشت او را به دست آورد یا دست کم انگشت در خون گرم او بزند و بلیسد. ظاهراً گمان می‌کردند که خوردن گوشت و خون اسیر مایهٔ افزایش نیرو و زیادی عمر می‌شود و یا احتمالاً به قصد انتقام و تشفی خاطر دست به این کار می‌زدند. در شاهنامه می‌بینیم که گودرز پهلوان ایرانی پس از کشتن پیران ویسه هم خون او را می‌خورد و هم چهره به خون او می‌آلاید:

چو گودرز دیدش چنان مرده، خوار به خاک و به خون برتپیده به زار  
فرو برد چنگال و خون برگرفت بخورد و بیالود روی ای شگفت <۲۷>

گاهی هم — شاید در مراحل بعد — گوشت آدمی زاد به عنوان یک غذای اشرافی و تفتنی (مانند گوشت برخی حیوانات شکاری کمیاب و نادر) مصرف می‌شد.

نسل اول بردگان همان‌ها بودند که در برخوردها و درگیری‌های قبایل به اسارت می‌افتادند. رفته رفته که در کمین هم نشستن‌ها و زد و خوردهای قبایل به جنگ‌های منظم میان دولت‌ها تبدیل شد همان رسم کهن کشتن یا به اسارت گرفتن افراد دشمن ادامه یافت. اردوی فاتح پس از قلع و قمع سپاه شکست خوردهٔ دشمن بقیة السیف آن‌ها را که از شمشیر جسته بودند به اسارت می‌گرفتند و با خود می‌بردند. بعدها البته بردگانی از اصناف دیگر پیدا شدند: بردگانی که در کودکی به علت فقر و فاقهٔ پدر و مادرهایشان فروخته می‌شدند یا بدهکارهایی که از عهدهٔ پرداخت بدهی خود بر نمی‌آمدند و به بردگی بستانکاران می‌افتادند. <۲۸> هبوط در هاویهٔ بردگی امری هولناک بود. یک بار که حلقهٔ بردگی به گوش کسی فرو می‌رفت اعقاب و اخلاف وی نیز برده می‌شدند. مالک برده مالک فرزندان او نیز بود. دار و ندار برده نیز جزو دارایی مالک به شمار می‌آمد: العبد و ما بیده لمولاه.

## سوابق تاریخی

در قدیمی‌ترین قوانین مکتوب که به دست ما رسیده است (مانند قانون حمورابی که یادگار بیست قرن پیش از میلاد مسیح است) احکام مفصلی دربارهٔ بردگی وجود دارد و این سابقهٔ حقوقی از ریشهٔ بسیار کهن بردگی در میان اقوام بشری حکایت می‌کند. ایللیاد هومر روایت‌گر خشونت و قساوتی است که یونانیان در هنگامهٔ جنگ بر اسیران دشمن روا می‌داشتند. «پس از غلبهٔ آتن بر شهر تورونه که از متحدان سابق آتن بود زنان و کودکان به بردگی فروخته شدند»<sup><۱></sup> و چون آتنی‌ها بر شهر اسکیونه ظفر یافتند «مردان را کشتند و زنان و کودکان را فروختند» و اسپارتی‌ها که به شهر پلاتایا مستولی گشتند «زنان را فروخته و رزمندگانی را که هنوز زنده بودند کشته و شهر را با خاک یک‌سان کرده بودند».<sup><۲></sup> قربانی کردن اسیران و بردگان به هنگام دفن پادشاهان از روزگاران بسیار کهن در میان اقوام مختلف مرسوم بود. «اسکوتیان وقتی که جنازهٔ یکی از شاهان خود را دفن می‌کردند، یکی از کنیزان هم‌خوابهٔ او و پنج تن از بهترین بندگان او را خفه می‌کردند و با او در گور می‌نهادند ... پس از یک سال پنجاه تن از بهترین بندگان او را خفه می‌کردند و بر اسب‌هایی که به همین سان کشته بودند می‌نشانند و به نشانهٔ احترام برگرد تپهٔ گور برپا می‌داشتند.» شواهد تاریخی در تمدن‌های پیاپی از سومریان و بابلیان و عبریان و مصریان و یونانیان تا پایان قرن نوزدهم میلادی ادامه می‌یابد و حاکی از آن است که بردگی کمابیش در همهٔ جوامع به عنوان امری طبیعی و مشروع شناخته می‌شد. گفته می‌شود که در سال ۴۳۰ پیش از میلاد در حدود صد و پانزده هزار از سیصد و پانزده هزار نفر جمعیت ناحیهٔ اتیک یونان برده بودند. در آتن و پیره نیز بالغ بر هفتاد هزار یعنی تقریباً نیمی از جمعیت صد و پنجاه و پنج هزار نفری آن ناحیه را بردگان تشکیل می‌دادند.<sup><۳></sup>

اگر پیرسند که مفهوم آزادی کی و چگونه در ذهن بشر نقش بست پاسخ آن را در

مراجعه به این سابقه تاریخی باید جست. منطقاً عناصر اولیه مفهوم آزادی — اگرچند به صورتی مبهم و ناروشن — نخست در ضمیر یک برده می توانست تکوین یابد. و نیز می توان حدس زد که احتمالاً وجود همان برده بود که نطفه این مفهوم را در ذهن صاحب خود القا می کرد. آن برده زندگی را با رؤیای رهایی و فرار می گذرانید و صاحب برده مفهوم آزادی را در تقابل خود با موجودیت برده تجربه می کرد.

شگفت آور است که نامورترین مظهر داستانی آزادی و سرفرازی در ایران قدیم، رستم دستان، مطابق روایت طبری برده بود که کیکاوس او را در قبال خدمت هایی که انجام داده بود آزاد کرد. این بلخی در کتاب فارسنامه حتی مضمون سندی را که کیکاوس به عنوان «آزادنامه» نوشت و به دست رستم داد آورده است. <۳۲>

کم کم که شمار مردم فزونی یافت و معیشت آدمی زاد از جنگل و شکار به مزرعه و کشاورزی ارتقا یافت، کار برده در خانه و مزرعه خیلی بیش از گوشت او ارزش پیدا کرد. پس رسم آدم خواری نیز کم کم از میان برخاست. در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی که ابن بطوطه به افریقای مرکزی رفت (سال ۷۵۳ ق) این رسم در میان سیاهان هنوز برقرار بود. <۳۳> ابن بطوطه می گوید سیاهان گوشت ابنای جنس خود را برگوشت سفیدپوستان ترجیح می دادند و بر آن بودند که گوشت سیاه پخته تر و رسیده تر است. <۳۴> معلوم است که ذائقه سیاه افریقایی به خوردن گوشت دور و بری های خود خو گرفته بود و تمایلی به گوشت سفید نشان نمی داد.

اروپاییان هم که به امریکا رفتند گزارش ها از رسم آدم خواری در میان بومیان قاره جدید بر جای گذاشته اند. این رسم در شمال کلمبیا، سواحل برزیل، نواحی شمالی امریکای جنوبی، آنتیل و هند غربی شایع بود. آورده اند که در دره کلمبیا اقوام محلی صد تن از اسیران خود را در یک وهله خوردند و در روایت دیگری گزارش می شود که یک دسته چهار هزار نفری از بومیان که با اسپانیایی ها همکاری می کردند در حدود سیصد

تن از دشمنان را خورده بودند. این روایت‌ها البته بسیار اغراق آمیز است ولی اصل مطلب، یعنی وجود شواهدی از آدم‌خواری‌ها در آن حوالی، قابل تردید نیست. به گزارش مردم‌شناسان شواهد آدم‌خواری در نواحی دورافتاده گینه جدید و کنگو و برخی از شاخاب‌های آمازون تا قرن بیستم موجود بود. <۲۵>

کاشفان پرتغالی و اسپانیایی امریکا از بومیانی که به اسارت می‌گرفتند برای کار در کان‌های طلا و نقره و حمل سنگ‌ها و مصالح در ساختن قلعه‌ها استفاده می‌کردند. اما چندی نکشید که شرایط سخت کار این بردگان را از پای درآورد و مرگ و میر شمار آنان را بسیار کاهش داد. پس اروپاییان به خرید برده از آفریقا و انتقال آنان به قاره جدید دست زدند و آنان را در کشتزارها و مزارع نی‌شکر و معادن و غیره به کار گرفتند.

برده و تجارت آن یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت اقتصادی امریکا بود، همچنان که در هزار سال پیش‌تر نیز همین عامل در شکوفایی تمدن یونان نقشی مهم داشت. به گفته مارکس:

این تنها بردگی بود که تقسیم کار بین کشاورزی و صنعت به مقیاس زیاد، و بر اثر شکفتگی جهان کهن، هلنیسم، را امکان‌پذیر ساخت. <۲۶>

### برده‌داری و اسلام

اسلام اگرچه نهاد بردگی را لغو نکرد و مالکیت برده را نامشروع ندانست اما در رعایت حال بردگان بسیار کوشید و آزاد کردن برده را کفاره بسیاری از گناهان قرار داد و خرید و فروش برده را ناپسند خواند. از پیغمبر نقل شده است که فرمود: *شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ*. در آن زمان که پیغمبر مبعوث شد، چند تن برده از تبار غیرعربی در میان اعراب بودند مانند صُهَیْب رومی، بلال حبشی و سلمان فارسی که هر سه از سابقین در اسلام بودند. صُهَیْب رومی پس از آزادی به بازرگانی پرداخت و پول‌دار شد. بلال حبشی غلام ابوبکر بود که چون مسلمان شد او را آزاد کرد و او مؤذن پیغمبر بود. سلمان فارسی

نیز بسیار مورد توجه پیغمبر بود. مسلمانان او را از خواجه وی خریدند و آزاد کردند و از همین رو سلمان خود را فرزند اسلام می خواند و می گفت: انا ابن الاسلام. معلوم نیست که سلمان فارسی چگونه به بردگی افتاده و پیش از اسلام چه ماجراها بر او رفته بود اما پس از اسلام احترام فراوان یافت و پیغمبر او را به خاندان خویش ملحق ساخت. پس از پیغمبر نام سلمان را در فرماندهی برخی از دسته های سپاهیان اسلام می بینیم. ظاهراً مدتی نیز حکومت مداین را عهده دار بود و پس از وفات در همان جا به خاک سپرده شد.

### خلافت عباسی و تسلط بردگان

عصر عباسی پس از هارون الرشید شاهد دو جریان بزرگ واردات برده از شرق و غرب به مرکز خلافت بود: یک جریان که بردگان ترک را از آسیای مرکزی می آورد و در خدمات لشکری به کار می گرفت و جریانی دیگر که بردگان افریقایی را برای خدمات کشاورزی وارد می کرد.

سر رشته جریان اول در دست خلیفه بغداد بود که می خواست خود را از سیطره لشکر خراسان نجات دهد و به یک نیروی نظامی از غلامان خاص خود متکی گردد. اما انبوه بردگان ترک به زودی دارالخلافه را بر مردم آن تنگ گردانیدند. معتصم خلیفه شهر تازه ای به نام سامرا ساخت و پایتخت را به آنجا انتقال داد و ترکان لشکری را از آمیختن با دیگران بازداشت و برای همسری آنان نیز شمار انبوهی از کنیزکان ترک را به سامرا آورد. دیری نکشید که بردگان ترک خود را بردستگاه خلافت مسلط یافتند. دیگر هیچ کس قادر نبود این قدرت نظامی متمرکز را نادیده بگیرد. از آن پس تمایلات فرماندهان ترک ها در کلیه تحرکات سیاسی می بایستی به حساب گرفته شود. متوکل خلیفه می خواست فرزند خود المعتز را — که مادر او سوگلی خلیفه بود — به ولی عهدی بردارد. پسر دیگر خلیفه به نام المنتصر با ترکانی که پاسداری او را بر عهده داشتند توطئه کرد و آنان متوکل را کشتند و المنتصر را

به جای وی نشاندند. اما فرماندهان ترک که تازه مزهٔ قدرت را می‌چشیدند حدی برای خود قائل نبودند و از آن پس خلیفه را به بازیچه‌ای در دست خود مبدل کردند و در ظرف مدت نه سال چهار خلیفه را، یکی پس از دیگری، از میان برداشتند. در واقع همان شب که متوکل به دست ترکان کشته شد (۲۴۷) فاتحهٔ خلافت عباسی نیز خوانده شد و بغداد بار دیگر هیچ‌گاه قدرت و شکوه و رونق خود را باز نیافت.

اما جریان دیگر واردات برده که از افریقا به سوی عراق سرازیر می‌شد یک جریان دولتی نبود؛ چه بردگان سیاه را معمولاً در خدمات نظامی به کار نمی‌گرفتند. خریدار عمدهٔ آنان اقطاع‌داران بزرگ بودند که به خدمات آنان در زمین‌های باتلاقی بطایح و پیرامون بصره احتیاج داشتند. بردگان سیاه را در بنادر افریقای شرقی در برابر محصولات چوب خرما و نمک و پنبه و جامه و ظروف شیشه‌ای می‌خریدند و آنان را در عملیاتی چون پاک کردن اراضی و خشکانیدن باتلاق‌ها و گرفتن شوره و آماده ساختن خاک برای زراعت و نیز در تولید فراورده‌هایی چون شیرهٔ خرما و غیره به کار می‌گرفتند. ظاهراً دسته‌ای از شورشیان باطنی و زیدی و خوارج که از نواحی مرکزی به حاشیهٔ دنیای اسلام رانده شده و در نقاطی از شرق و شمال افریقا استقرار یافته بودند در امر خرید و فروش بردگان — و گاهی شکار آنها — دست داشتند و برای ادامهٔ فعالیت‌های خود از درآمد آن استفاده می‌کردند. تا آنجا که از کتاب‌های حسبه برمی‌آید بازرگانی برده در بلاد اسلامی به ویژه اسپانیا رونقی به سزا داشت. در هر حال بردگان ترک مسلح بودند و به واسطهٔ وابستگی به دولت می‌توانستند به مردم زور بگویند. آنها جامه‌های خوب داشتند و بیش‌ترشان جوانان خوش‌اندام و زیباروی بودند. اما بردگان سیاه بدبخت و توسری‌خور و مفلوک بودند. ارباب‌ها قوت لایموت و خوراک بخور و نمیری — بیش‌تر از خرما و بلغور — به آنها می‌دادند. بردهٔ سیاه ذاتاً اهل طرب و رقص و آواز بود اما کار سنگین و محیط نامطلوب و سرکوب و گرسنگی و بیماری‌های گوناگون دمار از روزگارش در می‌آورد.

### قیام زنگیان (شورش بردگان)

در همان زمان‌ها که پاسداران و سربازان ترک بر خلیفه مسلط گشتند بردگان سیاه نیز سر به شورش برداشتند. سردسته آنان، علی بن محمد نام معروف به «صاحب الزنج»، خود برده نبود. او مدّعی بود که علویم و خود را مهدی موعود می‌خواند. اما گفته می‌شد که اصل نام او «بهبود» و زادگاهش «ورزنین» از آبادی‌های پیرامون ری است. <۲۷>

قیام زنگیان پانزده سالی طول کشید (۲۵۵ تا ۲۷۰ هجری قمری). میدان فعالیت آنان نواحی میان اهواز تا واسط بود. زنگیان در سال ۲۵۷ ق بصره را گرفتند و به باد غارت سپردند. در سال ۲۶۴ ق نیز برواسط دست یافتند. مردم این نواحی که خانه و زندگی خود را رها کرده و از جلو زنگیان گریخته بودند به بغداد ریختند. <۲۸> قیام زنگیان همزمان بود با قیام یعقوب لیث صفاری در سیستان و خراسان و علی بن زید علوی در کوفه و حسن بن زید در ری و محمد بن عبیدالله آزاد مرد در اهواز، اما هیچ‌گونه همکاری یا هماهنگی در میان آنان وجود نداشت. افق دید سران این قیام‌ها گسترده نبود و ظاهراً جز به استقرار قدرت در جغرافیای محدود نواحی شناخته شده خود نمی‌اندیشیدند و دستگاه خلافت بغداد می‌توانست آن‌ها را برضد هم برانگیزد و به دست یکدیگر تضعیف‌شان کند.

### کشف امریکا و بازار داغ تجارت برده

آنگاه که پای اروپاییان به قاره آفریقا باز شد جریان تازه‌ای از تجارت برده آغاز گردید. پاپ نیکولاس پنجم توقیعی ویژه برای آلفونسوی پنجم پادشاه پرتغال صادر کرد و به نام تبلیغ مسیحیت به او اجازه داد تا در مناطق تازه‌ای که کشف می‌شود بت پرستان را به بردگی خود درآورد. پادشاه اسپانیا از سال ۱۵۲۸ تا ۱۶۵۸ میلادی پروانه‌های انحصاری صادر می‌کرد که دارندگان آن پروانه‌ها بردگان را از آفریقا به متصرفات اسپانیا در امریکا منتقل می‌کردند. در قرن هفدهم میلادی مثلث تجارت برده به وجود آمد. رأس این مثلث در

بریتانیا بود: کالاها و مواد مصنوعی اروپا را به افریقا می‌بردند و در مقابل بهای آن برده تحویل می‌گرفتند و آن بردگان را برای فروش در بازارهای امریکا به نیویورک منتقل می‌کردند. آنگاه کالاهایی را که به وسیله همین برده‌ها تولید می‌شد به اروپا حمل می‌کردند. منافع حاصل در این تجارت برده، چنان که پیش‌تر آوردیم، یکی از مهم‌ترین عوامل رونق و شکوفایی صنعتی امریکا بود. در طول مدت دو قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی تقریباً ۱۵ میلیون افریقایی به بردگی به بازارهای قاره جدید انتقال یافتند. <۲۱> حتی برخی منابع شمار انسان‌هایی را که تنها در دو قرن هفدهم و هجدهم میلادی به دست اروپاییان در افریقا به بردگی افتادند تا ۱۸ میلیون نفر برآورد کرده‌اند <۲۰> در میان اروپاییان، هلندی‌ها و انگلیسی‌ها بیش از دیگران در این ماجرای سرتاپا قساوت و شقاوت دست داشتند.

### لاک و مسئله بردگی

دورویی و ریاکاری که در شیوه عمل کلنیست‌های قرن هجدهم امریکا دیده می‌شود در کار پیشوای فکری آن‌ها جان لاک نیز نمایان است. تردیدی نیست که آرا و عقاید لاک الهام‌بخش نویسندگان اعلامیه حقوق دولت ویرجینیا (۱۲ ژوئیه سال ۱۷۷۶ م) بود. لاک، این نظریه پرداز حقوق و آزادی بشر، خود دست اندرکار تجارت برده، و از عوامل سیاست کلنیال انگلستان بود و هم او این قانون را پیشنهاد کرد که «هر فرد آزاد کارولینایی قدرت و سیادت مطلق بر بردگان سیاه پوست خود را داراست». لاک در دورساله خود برده گرفتن سپاهیان دشمن را که در جنگی مشروع و برحق به اسارت افتاده باشند توجیه می‌کند. این مطلب ناظر به جنگ‌هایی است که احیاناً در میان مدعیان سلطنت انگلستان اتفاق می‌افتاد و سبب اسارت افرادی از انگلیسیان می‌گردید. اما تجارت برده میان افریقا و امریکا امر تازه‌ای بود و ارتباطی به منازعات میان خود سفیدپوستان و جنگ و ستیزهای مدعیان سلطنت در اروپا نداشت. لاک در خدمت آنتونی اشلی کوپر بود و در سال ۱۶۶۸ م مأموریت تدوین قانون



اساسی بنیادین کارولینا<sup>۱</sup> را برعهده گرفت. عبارتی که در بالا نقل کردیم از همین قانون است. لاک پیشنهاد می‌کرد که بردگان در ایفای وظایف مذهبی آزاد باشند و از ورود آنان به کلیساها ممانعت نشود ولی معتقد بود که مذهب ربطی به وضعیت مدنی بردگان ندارد و ورود در جامعه مسیحی شخص برده را از تملک صاحب آن خارج نمی‌کند.

### نظریه جنگ مشروع لاک

اما تئوری جنگ مشروع لاک چیست؟ چگونه یک انگلیسی که آزاد به دنیا آمده است به بردگی می‌افتد و بردگی او توجیه می‌شود؟ لاک می‌گوید حق و آزادی طبیعی آدمی زاد سه استثنا یا سه محدودیت دارد: اول آن که هیچ کس نمی‌تواند به استناد حق و آزادی خود به حریم حق و آزادی دیگری تجاوز کند. دوم آن که تشکیل جامعه مدنی افراد را بر آن می‌دارد که بخشی از حقوق و آزادی‌های خود، به ویژه حق قضاوت و حق مجازات متجاوزان، را به حکومت تفویض کنند و از آن صرف نظر نمایند. سوم آن که هیچ کس نمی‌تواند در مقام نابود کردن خود برآید، خودکشی کند یا خود را به بردگی بسپارد. پس از این قرار یک انسان آزاد نمی‌تواند خودکشی کند و نمی‌تواند به بردگی خود رضایت دهد.

جنگ مشروع آنجاست که پادشاهی با شورشیانی که به مخاصمت با او برخاسته‌اند درمی‌افتد، یا غیان مغلوب می‌شوند و حق با کسی است که پیروز می‌گردد. او می‌تواند دشمنانی را که از پای درآمده‌اند بکشد و یا آنان را به اسارت بگیرد. به اسارت گرفتن و زنده نگاه داشتن یا غیان از باب ترحم است. آنان خود زندگی را برخویش تباه کرده و به عملی دست یازیده‌اند که مستوجب قتل است. طرف پیروز می‌تواند از خون آنان درگذرد و این آدم‌ها را که آزادی و املاک خود را از دست داده‌اند به خدمت خود گیرد.

<sup>۱</sup> Fundamental Constitutions of Carolina

آنان دیگر عضو جامعه مدنی به شمار نمی آیند. چه عمده مقصود از جامعه مدنی حفظ و صیانت املاک است و آنان ملکی ندارند.

معمولاً نویسندگان مسیحی در توجیه بردگی به یکی از چهار استدلال زیر متوسل شده اند: عده ای به پیروی از ارسطو بردگی را امری طبیعی تلقی کرده اند که مانند همه پدیده های طبیعی دیگر باید آن را شناخت و پذیرفت. همچنان که جهان خارج از انسان یک سان نیست و کوه و دره و دشت و رودخانه و پست و بلند دارد در میان انسان ها هم زن و مرد و سیاه و سپید و برده و آزاد هست. دسته ای دیگر بردگی را داغ ننگی می دانند که در نتیجه گناه نخستین برجبین بشریت نهاده است و نیز دسته ای دیگر کفر را مستوجب بردگی دانسته و غارت و تصاحب جماعت کفار را تجویز کرده اند و باز دسته ای در توجیه بردگی به عنوان معامله ای که براساس توافق و قرار و مدار میان دو طرف صورت می گیرد کوشیده اند.

توجیه خاص لاک از آن توجیهات جدا و نتایج مترتب بر آن هم از نتایج دیگر توجیهات متمایز است. زن و بچه مقصر که در جنگی مشروع و برحق به بردگی گرفته می شود از تبعات شرارت وی در امان می مانند و به آزادی خود ادامه می دهند، ملک او هم در اختیار آن ها قرار می گیرد و اگر او در دوران بردگی اولاد پیدا کند صاحب او حق تملک آن ها را ندارد. یعنی بردگی مقصر به زن و بچه وی در هیچ حال تسری نمی یابد. لاک برده گرفته شدن یونانیان و اسرائیلیان و انگلوساکسون ها توسط عثمانی ها و سریانی ها و دانمارکی ها را از مصادیق بردگی ناروا دانسته و جنگ هایی را که منجر به آن بردگی ها شده بود از مصادیق جنگ نامشروع به شمار آورده اما مصادیقی برای جنگ مشروع معرفی نکرده است.

البته به بردگی گرفتن جوانان و زن و بچه های افریقایی یا فعالیت در داد و ستد و انتقال آنان به امریکا را، که خود لاک در آن دست اندر کار بود، از مصادیق چنین جنگی نمی توان دانست؛ به ویژه آن که بردگی افریقاییان در امریکا به اولاد آنان تسری می کرد و برده نسل اندر نسل برده تلقی می شد.

گروهی از این بردگان را اروپاییان با حمله و شبیخون به مرکز قبیله‌های آفریقایی، به ضرب شمشیر و آتش گلوله، به اسارت می‌گرفتند. گروهی دیگر را نیز از رؤسای قبایل آفریقا خریداری می‌کردند. وجود مشتریان خوب و بازار پررونق رؤسای قبایل را بر آن می‌داشت که به شکار برده از قبایل دیگر پردازند، و بدین گونه آتش جنگ در میان قبیله‌ها که به قصد شکار برده در زیستگاه‌های یکدیگر کمین می‌گشودند بالا گرفت. در یکی از گزارش‌هایی که خود جان لاک به عنوان دبیر شورای بازرگانی<sup>۱</sup> در خصوص واردات برده به جزایر باربادوس در برابر آن شورا قرائت کرد آماری به دست داده شده بود که گروه بردگان را شامل ۱۹۱۴ تن زن و ۱۱۰۳۴ تن پسر بچه و دختر بچه نشان می‌داد. <۲۱>

### نهضت منع بردگی

وضع رقت بار بردگان و رفتار غیر انسانی که با آنان می‌شد کم‌کم در وجدان آزاد مردان و خیراندیشان اروپا مؤثر افتاد و برخی از متفکران عصر روشنگری چون بنتام، برک و آدام اسمیت در انگلستان و منتسکیو، روسو و ولتر در فرانسه به مخالفت با تجارت برده برخاستند. تجارت برده در فرانسه از سال ۱۷۹۴ م و در انگلستان از سال ۱۸۰۷ م و در ایالات متحده آمریکا از سال ۱۸۶۵ م ممنوع اعلام شد اما واردات قاچاق برده برای کار کردن در مزارع جنوب آمریکا همچنان ادامه داشت. در سال ۱۸۹۰ م نخستین معاهده بین‌المللی جامع در تحریم تجارت برده مشتمل بر یکصد ماده در بروکسل به امضا رسید. علاوه بر دولت‌های اروپایی و ایالات متحده آمریکا، دولت‌های کنگو و زنگبار از آفریقا، و ایران و عثمانی از آسیا در زمره امضاکنندگان این معاهده بودند. معاهده بین‌المللی ۱۹۲۶ م کشورهای عضو را متعهد کرد که در امحای آثار کلیه اشکال بردگی در قلمرو حاکمیت خود بکوشند و همین تعهد یک بار دیگر

<sup>۱</sup> Council of Trade

در معاهده نامه تکمیلی ۱۹۵۶م مورد تأکید قرار گرفت و آخرین دولت در زمینه الغای رسمی بردگی عمان بود که این امر را در سال ۱۹۷۰م اعلام کرد. <۲۲> در واقع بردگی رسمی سفیدپوستان از چند قرن پیش برافتاده بود. بردگی رسمی سیاه پوستان نیز در بخش اعظم کره زمین از اوایل قرن بیستم برافتاد. اما آثار و تبعات گوناگون آن از قبیل جدایی محله‌های سیاه نشین و تبعیضات در زمینه مدارس و باشگاه‌ها و مجامع و همچنین مشکلات و موانع در راه نیل سیاهان به مشاغل و مناصب مهم کشوری و برخورداری آنان از احترام و حقوق انسانی کامل تا ربع آخر قرن بیستم چه در افریقا و چه در امریکا ادامه پیدا کرد. آری بردگی رسمی برافتاده است ولی هنوز وقت لازم است که بشر بتواند خود را از مظاهر غیررسمی بردگی و اشکال و انواع آدم فروشی‌های پنهان و آشکار رهایی بخشد.

بر وفق برخی برآوردها هم اکنون در اطراف و اکناف جهان در حدود ۲۷ میلیون شبه برده به بیگاری گرفته شده وجود دارند. پس چه می‌دانید «شاید کفشی که برپا کرده‌اید یا فرشی که در روی آن ایستاده‌اید به دست بردگانی در پاکستان تولید شده باشد. شکری که در آشپزخانه مصرف می‌کنید و اسباب بازی کودکان شما نیز شاید به دست بردگانی دیگر از جزایر کارائیب فراهم شده باشد». <۲۳>

### احتمال مطالبه خسارت از سوی افریقاییان

در آخرین ساعت‌ها که ویرایش این مقال در حال انجام بود اعلامیه کنفرانس جهانی ملل متحد بر ضد تبعیضات نژادی که در نیمه‌های شهریور سال ۱۳۸۰ در دوربان افریقای جنوبی جریان داشت انتشار یافت. دو مسئله مهم در این کنفرانس مطرح بود: اول مسئله فلسطین، دوم مسئله تاریخی انتقال بردگان افریقایی به امریکا در چهار قرن پیش که ما در همین جستار به آن اشاره داشته‌ایم. در مسئله نخست اکثریت یکصد و شصت دولت شرکت کننده در مجمع دوربان بر آن بودند که سیاست صهیونیستی اسرائیل چیزی جز

نژادپرستی نیست و باید به همین عنوان محکوم و مردود شناخته شود و این موضع مخالفت شدید نمایندگان اسرائیل و آمریکا را برانگیخته بود. در مسئله دوم نمایندگان کشورهای افریقایی بر آن بودند که اروپا و آمریکا باید از ستمی که بر افریقاییان روا داشته‌اند رسماً معذرت بخواهند همچنان که آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها از ستمی که در طی جنگ جهانی دوم بر یهودیان روا داشتند عذرخواهی کردند. قبول این امر البته این خطر را در پی داشت که چنان که آلمان با قبول مسئولیت در خصوص یهودیان وادار به پرداخت خسارت شد اروپا و آمریکا نیز در معرض مطالبه خسارت از سوی کشورهای افریقایی قرار گیرند. هر دو مسئله در نهایت با نوعی مصالحه به پایان رسید. در اعلامیه نهایی کنفرانس از تصریح درباره صهیونیسم خودداری گردید و در عوض به محکوم کردن کلی سیاست‌های نژادپرستانه و شناسایی حق خودمختاری و استقلال فلسطینیان و تأیید حقوق آوارگان فلسطینی در بازگشت به وطن قناعت شد. در مسئله دوم هم کنفرانس بی آن که در اعلامیه نهایی نامی از اروپا و آمریکا ببرد ماجرای بازرگانی برده در اقیانوس اطلس را غم‌انگیزترین تراژدی‌های تاریخ انسانی خواند و آن را جنایت برخد بشریت نامید. اعلامیه کنفرانس حتی تصریح کرد که این ظلم تاریخی را باید از عوامل عمده فقر و عقب ماندگی و بی ثباتی و عدم امنیتی دانست که هم اکنون بر بسیاری از نقاط جهان سایه گسترده است. کنفرانس با اشاره به مسئولیت اخلاقی کشورهای که در آن ماجرای تاریخی شرکت داشته‌اند از آنان خواست تا تدابیر لازم را در جهت ترمیم و جبران آثار زیان بار اعمال خود به کار بندند.

جستار سوم

مقدمه و روش کار و منابع و مآخذ

## نقب در قلعه حاکمیت

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

هیچ دولتی حق نخواهد داشت برای نقض حقوق و آزادی‌های اساسی  
ملت خویش. خود را در پشت حاکمیت ملی مخفی نماید.

— کوفی عنان

### نظریه حاکمیت و سابقه تاریخی آن

اصطلاح «حاکمیت» در میان ما چیزی تازه است که آن را در مصطلحات  
فقه‌ای اسلام و ادبیات فقهی خود نمی‌یابیم. این کلمه عربی را ما در مقابل معادل  
فرانسوی *souveraineté* (انگلیسی: *sovereignty*) وضع کرده‌ایم، عرب‌ها خود  
آن واژه فرنگی را «سیادت» ترجمه کرده‌اند. یعنی آنجا که ما می‌گوییم «حق  
حاکمیت»، آن‌ها «حق السیاده» می‌گویند.

اما این کلمه در میان فرنگان نیز سابقه طولانی ندارد. مثلاً در نوشته‌های  
گوناگون ماکیاولی نه کلمه «دولت» هست و نه اثری از «حاکمیت» آن.  
ماکیاولی به جای «دولت» کلمه *principauté* به کار می‌برد و «که باید آن را  
«امیرنشین» یا «امارت» ترجمه کرد. نظریه حاکمیت چنان که در فصل گذشته  
آورده‌ایم نخستین بار از سوی ژان بودن در کتابی که او در سال ۱۵۷۶ انتشار  
داد مطرح شد. بودن در این کتاب از دولت به عنوان قدرت فائده‌ای که  
بر تعدادی از خانوارها فرمان می‌راند سخن می‌گوید. خانواده، چنان که ارسطو  
در کتاب سیاست آورده، اساس تشکیل دولت یا «شهر» است. اما «حاکمیت»  
بنا بر آن که بودن در فصل هشتم از کتاب اول خود می‌گوید «قدرت مطلق و



دایمی» دولت است، یعنی قدرتی که هیچ گونه محدودیت در حیطهٔ اختیاراتِ او راه پیدا نمی‌کند و از نظر زمانی نیز دوام و همارگی دارد؛ نه مشروط و مقید است و نه موقت و زوال‌پذیر. این مفهوم از زمان بودن به بعد، با مفهوم «ملیت» — که آن هم چیزی تازه و نو ظهور است — در هم آمیخته و این طور تلقی شده است که مردم جهان به ملت‌ها تقسیم می‌شوند و هر یک از ملت‌ها دارای «حق حاکمیت» است و آن حق در مورد هر ملت توسط دولتی که زمام کار را در دست دارد اعمال می‌شود.

بدین گونه لاف‌ها و مفاخره‌ها و حماسه‌سرایی‌هایی که در میان قبایل و اقوام کهن جریان داشت در دنیای تازه به عرصهٔ ملیت انتقال یافته و هر ملتی برای خود افتخارات و امتیازاتی قائل شده و آنچه «حق حاکمیت» ملت‌ها نام گرفته یک بار عاطفی بسیار قوی پیدا کرده است. این یک امر طبیعی است که هر کس می‌خواهد در زندگی خود مستقل باشد و هیچ خانواده‌ای مداخلهٔ همسایه را خوش نمی‌دارد. وقتی دنیا به ملت‌ها تقسیم شد و هر ملتی قدرت حاکمه‌ای به نام دولت پیدا کرد طبعاً حق حاکمیت به مثابهٔ حصاری عمل می‌کند که مداخلهٔ بیگانه باید در پای آن حصار متوقف گردد. تا اینجا البته مشکلی وجود ندارد و هیچ امر نامأنوسی به نظر نمی‌رسد. اما حق حاکمیت ملی که در میان آسمان و زمین معلق نیست و فرشتگان موکل بر آن نمی‌باشند، حقی است که از طریق دولت اعمال می‌شود یعنی عملاً آن که از این حق برخوردار می‌گردد طبقه یا قشر معینی است که در هر کشور زمام کار دولت را در دست دارد و این قشر معین، که در مسیر هوا و هوس‌ها و برداشت‌ها و جهان‌بینی‌ها و باورهای گوناگون است، به آسانی می‌تواند در معرض ابتلا به بیماری سوء استفاده از حق قرار گیرد.

### سوء استفاده از حق حاکمیت

سوء استفادهٔ دولت‌هایی که به نام ملت‌ها بر جهان فرمان می‌رانند به دو شکل عمده درمی‌آید: جنگ و ستیز و تجاوز به دیگران در بیرون حصارِ

حاکمیت، و سرکوب و جور و ستم بر شهروندان در درون آن حصار. اصطلاح ظاهر الصلاح و حق به جانب «حاکمیت ملی» واقعیتی را که به تعبیر میشل فوکو چیزی جز یک رابطهٔ استیلا<sup>۱</sup> - انقیاد<sup>۲</sup> نیست از نظرها پنهان می‌دارد. از این دیدگاه، نظام حق و قلمرو قانون به منزلهٔ ابزارها و وسایطی هستند که تکنیک‌های مختلف الصور و روش‌های گوناگون استیلا از طریق آن‌ها عمل می‌کند و به نمایش درمی‌آید. این رابطهٔ استیلا - انقیاد که از قرن شانزدهم به بعد نام «حاکمیت - تابعیت» بر خود گرفته است با مزاج قدرت، در هر لباس که درآید، می‌سازد. با فئودالیسم می‌سازد، با سلطنت مطلقه می‌سازد، با آریستوکراسی و پارلمانتاریسم هم می‌سازد. همان است که نزد روسو و معاصران او به شکل مخالفت با سلطنت مطلقه درمی‌آید، و بدیل آن به صورت دموکراسی پارلمانی ارائه می‌شود. <۲۵>

در اینجا بار دیگر از قطع‌نامهٔ شمارهٔ ۲۶۲۵ بیست و پنجمین اجلاسیهٔ سازمان ملل متحد (۲۴ اکتبر سال ۱۹۷۰ م) یاد می‌کنیم که پیش‌تر هم دربارهٔ آن سخن گفته‌ایم. این قطع‌نامه موضوعاً ناظر به روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌هاست <۲۶> و از این لحاظ برخورداری دولت‌ها از مداخله در امور داخلی یکدیگر تأکید می‌گذارد. شعار عدم مداخله البته به نفع مشترک همهٔ دولت‌هاست و با مزاج همهٔ دولت‌ها، چه کمونیست و چه سرمایه‌دار، چه لیبرال و چه تمامت‌خواه، چه خرد و چه بزرگ، سازگار درمی‌آید و همه بالاتفاق آن را قبول دارند. این شعار چنان که گفته‌ایم دولت‌های بزرگ را به هیچ وجه نگران نمی‌کند. بارها به اثبات رسیده است که هرگاه منافع آن دولت‌ها اقتضا کند این تعهدات به آسانی نادیده گرفته می‌شوند و ملت‌های ضعیف نمی‌توانند در برابر آتش افروزی‌های زورگویانه و سلطه‌جویانه به این قبیل دل‌خوش‌کنک‌ها پشت گرم باشند. با این همه دولت‌ها، چه بزرگ و چه کوچک، در تجاوز به حریم حقوق بشر و سرکوب

<sup>۱</sup> domination<sup>۲</sup> subjugation

شهروندان خود همواره می‌توانند به آن استناد ورزند و خود را مصون بدانند.

### نظریه بنیادگرایانه

آری اصل استقلال دولت‌ها، و تساوی آن‌ها در برابر حقوق بین‌الملل، اقتضا می‌کند که هیچ دولتی به خود اجازه دخالت در کار دولت دیگر را ندهد، اما ادعای این که یک دولت در داخل مرزهای کشور هر معامله‌ای با اتباع خود می‌کند ربطی به کسی ندارد ادعایی شگرف است. این ادعا که در حقوق بین‌المللی به نظریه بنیادگرا<sup>۱</sup> معروف است حاکمیت دولت را چیزی مشابه مالکیت فرد تلقی می‌کند. همچنان که مالک حق همه‌گونه تصرف در مال خود را دارد و هیچ کس را نمی‌رسد که چون و چرا در کار او بکند رفتار دولت با اتباع خود نیز ذاتاً در حوزه صلاحیت داخلی<sup>۲</sup> قرار می‌گیرد و در حیطه اختیار انحصاری خود دولت درمی‌آید. حال اگر دولتی اتباع خود را شکنجه می‌دهد یا دست به کشتار اقلیت‌های مذهبی یا نژادی می‌زند مطابق این نظریه باید جامعه بین‌المللی از مداخله در کار او خودداری بنماید. در این زمینه ممکن است به مفاد بند ۷ از ماده ۲ منشور ملل متحد نیز استناد نمود، آنجا که می‌گوید هیچ یک از مقررات این منشور به سازمان ملل متحد اجازه نمی‌دهد که در اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار دارد مداخله کند. <۲۷> این منشور در سال ۱۹۴۵ م به تصویب رسید ولی مانع از آن نشد که مجمع عمومی سازمان ملل متحد یک سال بعد (۱۹۴۶ م) افریقای جنوبی را به جهت سیاست تبعیض آمیزی که بر ضد اتباع رنگین پوست خود اعمال می‌کرد محکوم سازد. افریقای جنوبی مدعی بود که دولتی است مستقل، و سیاستی که آن کشور در داخل قلمرو حاکمیت خود اعمال می‌کند امری خارج از صلاحیت سازمان ملل است. ولی جامعه جهانی این دعوی را نپذیرفت و اجازه نداد که دولت نژاد پرست افریقا با توسل به حاکمیت ملی لاف مصونیت و امنیت بزند. مجمع

<sup>۱</sup> essentialist

<sup>۲</sup> domestic jurisdiction

عمومی سازمان ملل متحد در همان سال رژیم فرانکورا نیز تهدیدی بر صلح بین‌المللی تلقی کرد. این بار دولت‌های انگلیس و هلند به اعتراض برخاستند و گفتند که رژیم داخلی یک کشور ربطی به دیگران ندارد اما این اعتراض هم مانع از تصویب قطع‌نامه‌ای در محکومیت رژیم ژنرال فرانکو نگردید. در سال ۱۹۵۰م سازمان ملل متحد یک گام فراتر نهاد و تصمیم گرفت در مواردی که اقدامات شورای امنیت با استفاده از حق وتو به بن‌بست می‌رسد، در صورتی که مسئله مورد بحث تهدیدی بر صلح جهانی تلقی شود، مجمع عمومی اختیار داشته باشد که «تدابیر دسته‌جمعی نظامی» اتخاذ کند.

تطبیق موازین حقوق بشر با چارچوب حاکمیت‌های ملی مسئله‌ای چندان آسان نیست و بحث در این باره تازه آغاز شده است. عملاً مواردی پیش می‌آید که تهدید به مداخله از خارج برای جلوگیری از نقض حقوق بشر ضرورت می‌یابد. در عین حال از دولت‌ها خواسته می‌شود که برای پیشرفت حقوق بشر همکاری کنند. درخواست همکاری با تهدید جور در نمی‌آید. بدون همکاری صمیمانه دولت‌ها کاری از پیش نمی‌رود و بدون مداخله از خارج راهی دیگر برای پایان دادن به تجاوز و تعدی حاکمیت‌های ملی وجود ندارد و این مشکلی است که حقوق با آن دست به گریبان است.

### یکتاگرایان و دوتاگرایان

آلفرد وردروس از نظریه پردازان حقوق بین‌المللی مواضعی را که در این باره می‌توان اتخاذ کرد به دو دستهٔ «یکتاگرا»<sup>۱</sup> و «دوتاگرا»<sup>۲</sup> تقسیم می‌کند. «۲۸» دوتاگرایی لازمهٔ قبول مبانی فلسفی اثبات‌گرایانهٔ هانس کلسن و همفکران اوست، که منبع و منشأ قانون را حاکمیت دولت می‌دانند و حقوق بین‌الملل را تنها تا حدی قبول دارند که دولتی صریحاً آن را پذیرفته و جزو قانون ملی خود درآورده باشد. اما یکتاگرایی بر آن است که قلمرو حاکمیت هر کشور را

<sup>۱</sup> monist

<sup>۲</sup> dualist

حقوق بین الملل تعریف و تحدید می‌کند و هیچ کشوری نمی‌تواند مدعی حاکمیتی باشد که با موازین حقوق بین الملل وفق ندهد. دوتاگرایی عملاً حقوق بین الملل را به چیزی بی‌خاصیت تبدیل می‌کند. از این دیدگاه هیچ عمل دولت را نمی‌توان خلاف قانون خواند و هیچ محدوده مشخصی برای حقوق بین الملل باقی نمی‌ماند، <۲۹> یعنی گستره حقوق بین الملل برحسب رضایت یا عدم رضایت دولت‌های مختلف در معرض تردید و تزلزل قرار می‌گیرد. بنابراین یکتاگرایی تنها نظام تئوریک است که به حقوق بین الملل معنی می‌بخشد و لا جرم «صلاحیت داخلی» هر کشور محدود می‌شود به قلمروی که حقوق بین الملل در آنجا ساکت است، به عبارت دیگر قلمرو «صلاحیت داخلی» منطقه الفراغی است که به لحاظ حقوق بین الملل در اختیار دولت‌ها قرار می‌گیرد و این حقوق بین الملل است که مرزهای آن منطقه را معلوم می‌سازد.

### دادگاه اروپایی حقوق بشر

از تحولات بسیار عمده‌ای که در طی نیم قرن گذشته رخ داد و آن را می‌توان به مثابه نقبی که در قلعه حاکمیت افتاد تلقی کرد تأسیس دادگاه اروپایی حقوق بشر<sup>۱</sup> بود که مرکز آن در استراسبورگ است. یک دادگاه امریکایی حقوق بشر در کاستاریکا و یک دادگاه افریقایی حقوق بشر هم در گامبیا داریم، اما دادگاه اروپایی حقوق بشر این مزیت را دارد که تصمیماتش از برای دولت‌های عضو الزام‌آور است. از این نظر دادگاهی که در افریقا به وجود آمده است تقریباً هیچ و دادگاه امریکایی نیز چیزی مشابه آن است. <۵۰>

در اروپا چیزی که مقدمه اتفاق افتاد امضای کنوانسیون در نوامبر ۱۹۵۰م بود که اندیشه اجرای دسته جمعی مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر را مطرح می‌کرد. ماده ۲ این کنوانسیون به افراد و گروه‌های غیردولتی امکان می‌داد که از دولت

<sup>۱</sup> European Court of Human Rights

متبوع خود به جهت تخلف از موازین حقوق بشر شکایت کنند. این امر البته قدم بزرگی بود و سبب شد که قبول دولت‌ها و اعلام رسمیت کنوانسیون تا سال ۱۹۵۳ م به تأخیر بیفتد. متعاقب رسمیت یافتن کنوانسیون، دادگاه اروپایی حقوق بشر در ۳۱ ژانویه سال ۱۹۵۹ م تشکیل یافت و از نیمهٔ دههٔ هفتاد به بعد بود که تأثیر عملی آرا و تصمیمات این دادگاه در تحولات حقوقی کشورهای اروپایی پدیدار گشت. کنوانسیون موجب تأکید بر شفافیت هر چه تمام‌تر قوانین ملی گردید. بدین گونه که قانون ملی باید اولاً در دسترس عامه<sup>۱</sup> باشد و ثانیاً از صراحت لازم برخوردار باشد تا شهروند بتواند رفتار خود را با آن تنظیم کند و نتایج عمل خود را پیش‌بینی نماید.

### یک پیام تازه

تأسیس دادگاهی مستقل خود به خود حامل این پیام بود که نظام داخلی حاکم بر روابط دولت و اتباع آن در حوزهٔ حقوق بشر کافی و کارساز نیست. الزامات دولت دربارهٔ حقوق بشر باید در ردیف تعهدات بین‌المللی درآید. دولت‌ها هم باید مجاز باشند که اعمال و اقدامات یکدیگر را در این حوزه زیر نظر بگیرند و در آنچه که سابقاً صلاحیت داخلی هر کشور تلقی می‌شد مداخله کنند. تأسیس چنین دادگاهی اقدامی جسورانه و نوآوری مهمی بود. این دادگاه نه تنها در مسائل اداری و اجرایی بلکه در حوزهٔ امور قضایی و تقنینی کشورهای عضو نیز مداخله می‌کند و وظیفهٔ تأمین ضمانت اجرای مربوط به حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی مقرر در مقاوله‌نامه را برعهده دارد. احکام دادگاه باید موجه و مستدل باشد و قضات آن از استقلال کامل برخوردار باشند. تجدید نظر یا تفسیر احکام دادگاه با خود آن است. بالجمله دادگاه اروپایی حقوق بشر تقریباً به مثابهٔ یک دادگاه قانون اساسی برای کلیهٔ اروپا عمل می‌کند. مثلاً مادهٔ دوم کنوانسیون مقرر می‌دارد که حق

<sup>۱</sup> accessible

زندگی هر کس باید مورد حمایت قانون قرار گیرد. تفسیر دادگاه اروپایی حقوق بشر از این حکم آن است که کشورهای عضو باید تدابیر لازم را برای حمایت از زندگی خانوادگی شهروندان خود به کار بندند. ماده ششم کنوانسیون مقرر می‌دارد که وسیله دفاع مؤثر در دادگاه‌ها برای شهروندان باید فراهم باشد. سه نفر از کارگران بریتانیا شکایت کرده بودند که چون حاضر نشده‌اند عضویت اتحادیه کارگری معینی را بپذیرند آنان را از کار اخراج کرده‌اند. دادگاه نظر داد که قانون بریتانیا این آزادی عمل را برای اتحادیه‌های کارگری به رسمیت شناخته است. بنابراین اخراج شاکیان با قوانین ملی بریتانیا مطابقت می‌کرده است. اما دادگاه در عین حال دولت بریتانیا را مسئول دانست که چرا قانون خود را با مقررات کنوانسیون هماهنگ نساخته و اصلاح نکرده است، زیرا کنوانسیون صریحاً مقرر می‌دارد که هیچ کس را نمی‌توان با تهدید به اخراج از کار ناگزیر کرد که به اتحادیه معینی پیوندد.

### توسعه قلمرو صلاحیت دادگاه

از سال ۱۹۸۹م به این سو که کشورهای اروپای شرقی استقلال خود را بازیافتند بازار دادگاه اروپایی حقوق بشر رونقی تازه گرفت. اینک بیش از چهل دولت از ایسلند تا ترکیه و از لتونی تا مالت عضویت این دادگاه را پذیرفته و به اجرای تصمیمات آن متعهد شده‌اند. در آرای این دادگاه آمده است که مقاوله نامه اروپایی حقوق بشر باید به عنوان سندی زنده تلقی شود و تفسیر آن تابع شرایط روز باشد یعنی تحولات حاصل و نیز ضوابط مورد قبول عموم را منعکس سازد. به عنوان نمونه از تصمیمات دادگاه و نوع شکایت‌هایی که در آنجا مطرح می‌شود می‌توان از احکام متعددی که در ارتباط با آزادی بیان و مطبوعات صادر شده است نام برد. دادگاه اروپایی حقوق بشر آزادی بیان و مطبوعات را یکی از اصلی‌ترین مبانی جامعه دموکراتیک و یکی از شرایط اساسی پیشرفت و رشد اتحاد انسانی دانسته و تأکید کرده است که هدف آن نه تنها بسط و توسعه اطلاعات و اندیشه‌ها می‌باشد بلکه این آزادی «آنجا

هم که موجب رنجش و ناراحتی و تشویش دولت یا بخشی از مردم باشد» باید مورد حمایت و احترام قرار گیرد.<sup>۵۱></sup>

### دی دیستیلرز و ساندی تایمز

نمونه‌ای از احکام مربوط به آزادی مطبوعات را می‌توان در دعوی معروف روزنامهٔ ساندی تایمز ملاحظه کرد.<sup>۵۲></sup> داستان از این قرار بود که شرکتی به نام دی دیستیلرز در فاصلهٔ میان سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ م دارویی را به نام تالیدومید که در آلمان درست می‌شد در بازار انگلستان عرضه کرد. این دارو به عنوان مُسکن، و بیش‌تر در مورد زنان باردار، تجویز می‌شد. در سال ۱۹۶۱ م معلوم شد که عده‌ای از زنان مصرف‌کنندهٔ این دارو کودکان غیرطبیعی به دنیا آورده‌اند. گزارش‌های دایر بر تولد ۴۵۰ کودک غیرطبیعی سبب شد که دیستیلرز آن دارو را از بازار جمع کند.

از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶ م هفتاد تن از والدین این گونه کودکان عرض حالی به دادگاه دادند و مدعی شدند که شرکت دی دیستیلرز در تهیهٔ این فراورده «بی‌مبالاتی»<sup>۱</sup> به خرج داده است. دعوی شصت و پنج تن از این شاکیان در سال ۱۹۶۸ م به سازش خاتمه یافت. شرط سازش آن بود که ادعای ارتکاب بی‌مبالاتی از سوی شاکیان پس گرفته شود و دیستیلرز چهل درصد ضرر و زیانی را که در صورت موفقیت دعوی محکومیت به پرداخت آن پیدا می‌کرد به شاکیان بپردازد. برآورد مبلغ ضرر و زیان که انجام گرفت دیستیلرز مبلغ یک میلیون پوند به پنجاه و هشت تن از شاکیان پرداخت ولی پنج تن دیگر از قبول آن مبلغ سرباز زدند.

در خلال این احوال شمار دعاوی علیه دی دیستیلرز به ۲۶۱ رسید. ۱۲۳ شکایت دیگر هم وجود داشت که هنوز پرونده‌ای برای آن‌ها رسماً در دادگاه تشکیل نشده بود. تا سال ۱۹۷۱ م مجموع شکایت‌های متفرقه به ۳۸۹ بالغ شد.

<sup>۱</sup> negligence



دیستیلرز بر آن بود که بنیاد خیریه‌ای با سرمایه ۳/۲۵۰/۰۰۰ پوند تأسیس کند تا پرداخت ضرر و زیان شاکیان را برعهده گیرد.

در ۲۴ سپتامبر سال ۱۹۷۲م مقاله‌ای در ساندی تایمز به چاپ رسید. نویسنده این مقاله با انتقاد از نواقص قوانین انگلیس مبلغ ضرر و زیان پیشنهاد شده از سوی دیستیلرز را ناچیز دانسته و کلاً مسئله را یک «سرشکستگی ملی» برای ملت بریتانیا خوانده بود. نویسنده مقاله وعده داده بود که قضیه را همچنان دنبال خواهد کرد.

دادگاه انگلستان در ۱۷ نوامبر سال ۱۹۷۲م به درخواست دادستان کل از نشر بقیه مقالات جلوگیری کرد چرا که آن را کوششی برای اعمال فشار از خارج در یک توافق آزاد میان طرفین ارزیابی کرده و مداخله برای وادار کردن دیستیلرز به پرداخت پول بیش‌تر را ناروا دانسته بود.

ساندی تایمز اگرچه از نشر دنباله آن مقاله که وعده شده بود خودداری کرد اما مقاله‌های دیگری را در ارتباط با قضیه تالیدومید و آثار آن به چاپ رسانید. در این ضمن دیستیلرز مبلغی را که پیشنهاد کرده بود تا پنج میلیون پوند افزایش داد. دامنه بحث تا مجلس عوام کشانده شد و به همین مناسبت مقاله‌هایی در مطبوعات انتشار یافت و نویسندگان تهدید کردند که دیستیلرز با تحریم کلیه فراورده‌های خود از سوی مصرف‌کنندگان مواجه خواهد شد. دیستیلرز پیشنهاد خود را تا میزان ۲۰ میلیون پوند افزایش داد و حاضر شد که به همه شاکیان چهل درصد پولی را که در صورت پیشرفت دعوی آنان دریافت می‌کردند بپردازد و بنیاد خیریه‌ای را هم که وعده تأسیس آن را داده بود راه بیندازد. اصل ماجرای داروی تالیدومید در همین جا پایان یافت و ممنوعیت قانونی ساندی تایمز که تا سال ۱۹۷۶م ادامه داشت لغو گردید. اما این روزنامه مدعی شد که از حکم دادگاه متضرر گشته است و چون راه به پیشبرد این دعوی در چارچوب سیستم قضایی انگلستان وجود نداشت شکایت به دادگاه اروپایی حقوق بشر برد و آن دادگاه دستور قاضی انگلیس مبنی بر منع ساندی تایمز از ادامه مقالات را با مقررات ماده ۱۰ کنوانسیون

اروپایی حقوق بشر منافی دانست. دادگاه در رسیدگی جداگانه به موجب حکم مورخ ۶ نوامبر سال ۱۹۸۰ م ساندی تایمز را به دریافت مبلغی غرامت بابت هزینه‌های دادرسی محق شناخت.

### رویه قضایی در خصوص آزادی بیان

ماده ۱۰ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر وضع محدودیت بر آزادی بیان را مجاز دانسته اما آن را به مواردی منحصر کرده است که اولاً محدودیت به حکم قانون برقرار شده باشد، ثانیاً وضع چنان محدودیتی در یک جامعه دموکراتیک به ملاحظه امنیت و یک پارچگی کشور یا حفاظت عمومی «برای جلوگیری از اغتشاش و جرم و حمایت بهداشت یا اخلاق و حفظ آبرو و حقوق غیر» لازم باشد. دادگاه حقوق بشر در این دعوی روی کلمه «لازم» زیاد بحث کرد. چیزی که «لازم» است البته «ضروری» نیست اما «لازم» قوی‌تر از اوصافی مانند «سودمند» یا «موجه» یا «پسندیده» است. «لزوم» یک امر نسبی است. باید دید که آیا ارزش آزادی بیان در برابر خطری که قوه قضائیه انگلیس در معرض آن قرار گرفته بود چه وزنی می‌آورد. دادگاه حقوق بشر به ویژه یادآور شده بود که مقاله ساندی تایمز لحنی کاملاً متعادل داشته و نویسنده آن مواضع هر دو طرف را ذکر کرده بود. وانگهی در آن هنگام که مقاله به چاپ رسید پرونده در دادگاه مسکوت گذاشته شده بود، چه طرفین در خارج از دادگاه مشغول مذاکره بودند و دادگاه در انتظار نتیجه این مذاکرات رسیدگی را معوق نگاه داشته بود. به نظر دادگاه حقوق بشر اروپا خطری که محکمه انگلستان را در این دعوی تهدید می‌کرد ضعیف‌تر از آن بود که به استناد آن بتوان حق اساسی و مهمی مثل آزادی بیان را در محاق گذاشت. <or> این نکته نیز در خور توجه است که بریتانیا با تسلیم به رأی دادگاه حقوق بشر اصلاحاتی را در قوانین داخلی خود منظور داشت و پارلمان قانون جدیدی را زیر عنوان «اهانت بر دادگاه» <or> تصویب کرد که مقررات آن با رعایت جانب آزادی بیان تدوین گردیده است.

### قانون حقوق بشر انگلستان

در گذشته یادآور شده‌ایم که پس از اعلامیه استقلال امریکا و بیانیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، کشورهای دیگر جهان نیز در قوانین اساسی خود فصلی را به فهرست حقوق و آزادی‌ها تخصیص دادند. بریتانیا البته قانون اساسی مکتوب نداشت ولی این موضوع که آیا تدوین قانون خاصی برای حمایت از حقوق و آزادی‌ها ضرورت دارد یا نه همواره مورد بگومگو و بحث صاحب نظران حقوق انگلیس بود. اندیشه حقوق اساسی در انگلستان بر پایه تفوق پارلمان<sup>۱</sup> بنیاد شده است. بنابراین تصمیم پارلمان در همه موارد قاطع و نهایی است. پارلمان می‌تواند حقوقی را که در سایر کشورها اساسی و بسیار مهم تلقی می‌شود بی اعتبار اعلام کند، و هیچ قاضی انگلیسی در موقعیتی نیست که بتواند قانون عادی را به استناد ناسازگاری با آن حقوق نادیده بگیرد. گرچه وضع به لحاظ نظری از همین قرار است که گفته شد اما در عمل انگلستان به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر ملحق شده و تا کنون تصمیمات دادگاه اروپایی حقوق بشر را محترم شمرده است. دولت کارگری انگلستان در سال ۱۹۹۸م لایحه‌ای را به تصویب پارلمان آن کشور رسانید که عنوان آن «قانون حقوق بشر»<sup>۲</sup> بود. این قانون که از دوم اکتبر سال ۲۰۰۰م به موقع اجرا گذارده می‌شود عملاً مقررات کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را به صورت قانون داخلی انگلستان درآورده، و بدین گونه مشکل مغایرت و ناسازگاری در میان احکام دادگاه‌های انگلستان و تصمیمات دادگاه اروپایی حقوق بشر در آینده منتفی گشت.

در این قانون بردواصل مهم تأکید شده است:  
اصل اول، آن که هیچ یک از قوانین انگلستان نباید به گونه‌ای تفسیر شود که با حقوق مندرج در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر منافات پیدا کند.  
در اجرای این اصل مقرر گردیده است هر یک از وزیران که لایحه‌ای را

<sup>۱</sup> the supremacy of parliament

<sup>۲</sup> The Human Rights Act

به پارلمان می‌آورد، پیش از تصویب آن، اعلامیه‌ای نیز صادر کند مبنی بر این که از نظر او مقررات لایحه با آنچه در کنوانسیون آمده است منافات ندارد. این اعلامیه در دادگاه‌های انگلستان به عنوان یک گواهی یا سندی کاشف از قصد و نیت قانون‌گذار تلقی خواهد شد. با وجود این در صورتی که قاضی مفاد قانونی را مخالف با مقررات کنوانسیون بداند می‌تواند با رعایت تشریفات اصلاح یا الغای آن را خواستار شود.

اصل دوم، آن که هیچ یک از مراجع عمومی نمی‌تواند به اقدامی دست بزند که با حقوق مندرج در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر منافات داشته باشد. اصطلاح «مراجع عمومی» هر کس یا هر مقامی را که انجام یک وظیفه عمومی را بر عهده دارد شامل می‌شود. تمام بیمارستان‌ها، پزشکان بیمه بهداشت ملی، دانشگاه‌ها، کلیه مؤسسات مأمور خدمات رفاه عمومی که در اجرای سیاست خصوصی‌سازی به بخش خصوصی واگذار گردیده‌اند، دادگاه‌ها و حتی مجلس لردها از نظر این قانون جزو «مراجع عمومی» به شمار می‌آیند.

حقوق مندرج در این قانون بر دو قسم حق مطلق<sup>۱</sup> و مشروط<sup>۲</sup> تقسیم شده است. حق نامطلق یا مشروط ممکن است در مقام ضرورت و به ملاحظه مصالح اجتماعی مشمول محدودیت‌هایی شود. مصالحی که وضع محدودیت برای خاطر آن‌ها مجاز شناخته شده عبارت‌اند از ملاحظات مربوط به:

(۱) امنیت ملی، سلامت عمومی و رفاه اقتصادی کشور؛

(۲) جلوگیری از اغتشاش و وقوع جنایت؛

(۳) حفظ بهداشت و اخلاق؛

(۴) حفظ حقوق و آزادی‌های غیر.

وقتی که ملاحظات مذکور ضرورت وضع محدودیت‌هایی در حقوق را ایجاد کند آن محدودیت‌ها به طور متناسب و به حکم قانون برقرار می‌شود.

<sup>۱</sup> absolute

<sup>۲</sup> qualified

در سرتاسر قانون بر ضابطه<sup>۱</sup> متناسب بودن<sup>۱</sup> محدودیت با خطری که در صورت نبودن محدودیت جامعه را تهدید می‌کند تأکید شده است. قانون بیش از ۱۷ حق اساسی مهم را بر شمرده است از آن جمله:

(۱) حق دسترسی به محاکمه عادلانه که باید به وسیله دادگاهی بی طرف و مستقل جریان یابد. رسیدگی باید علنی باشد مگر آن که به اقتضای ملاحظات اخلاقی یا نظم عمومی و امنیت ملی غیر علنی بودن آن اعلام شود؛  
(۲) حق حرمت زندگی خصوصی و خانوادگی، شامل حرمت مسکن و مکاتبات و ممنوعیت تحت نظر قرار دادن اشخاص و ممنوعیت برقراری شنود تلفنی و تجسس؛

(۳) حق آزادی اندیشه و عقاید و مذهب؛

(۴) آزادی بیان شامل آزادی تبادل اطلاعات و تعاطی افکار فارغ از مداخله دولت و ایجاد ارتباطات افراد در داخل و خارج مرزهای کشور؛

(۵) منع تبعیض براساس جنسیت، نژاد، رنگ، زبان، مذهب، معتقدات سیاسی، حسب و نسب.

### میثاق نیس و پنجاه حق بنیادین

قانون حقوق بشر انگلستان چنان که گفتیم از اکتبر سال ۲۰۰۰ م به موقع اجرا گذارده شد. در آخرین ماه همان سال نیز کشورهای اروپایی سندی را به نام «میثاق حقوق بنیادین اتحادیه اروپا» امضا کردند. این سند که به نام میثاق نیس معروف شد پنجاه حق اساسی را مشخص کرده است که بیش تر جنبه اجتماعی - اقتصادی دارد و کشورهای عضو اتحادیه اروپا التزام خود را به رعایت آن‌ها اعلام کرده‌اند. فصل اول این میثاق شامل پنج حق مربوط به حرمت و کرامت انسانی است که مسائل تازه‌ای مانند منع شبیه سازی و دست کاری ژنتیکی و نیز منع استفاده از اجزای تن انسان به عنوان یک منبع

<sup>۱</sup> proportionality

درآمد مالی و منع کار اجباری در آن‌ها مطرح شده است. فصل دوم شامل چهارده حق مربوط به آزادی است از جمله حرمت زندگی خصوصی افراد، و منع گردآوری اطلاعات و تهیه پرونده‌های پنهانی در این خصوص، و آزادی عقیده و مذهب، و آزادی اطلاعات و مجامع، و آزادی هنر و دانش و آموزش و شغل، و پناهندگی. فصل سوم زیر عنوان برابری، از برابری در مقابل قانون و عدم تبعیض، و حرمت تکثرهای فرهنگی و مذهبی و زبانی، و مساوات زن و مرد و حقوق کودکان و سالخورده‌گان و معلولان سخن می‌گوید. فصل چهارم از مشارکت اجتماعی، حقوق کارگران و اتحادیه‌های کارگری و شرایط عادلانه کار و بیمه‌های اجتماعی و کمک‌های اجتماعی و خدمات بهداشتی و اقتصادی و حمایت زیست محیطی و حمایت مصرف‌کنندگان بحث می‌کند. فصل پنجم از حقوق شهروندی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، و حق برخورداری از مدیریت خوب اجتماع، و حق دسترسی به اسناد پارلمان اروپا و شورا و کمیسیون سخن می‌گوید.

### قضایای پینوشه و میلوشویچ

کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد در یکی از مقالات خود که در ماه‌های آخر قرن بیستم نوشت یادآور شد: تحولاتی چند از جمله وقایع کوسوو و بازداشت ژنرال اوگوستو پینوشه نشان دادند که رفتار دولت‌ها با اتباع خود از این پس تنها یک مسئله داخلی محض تلقی نخواهد شد. <۵۵>

سردمدار وقایع کوسوو که کوفی عنان در مقاله خود به آن اشاره کرده است ژنرال میلوشویچ بود که در سال ۱۹۸۹م به ریاست جمهوری صربستان برگزیده شد و سیاست او بر ضد آلبانی تبارها در طی سیزده سال حکومت موجب کشت و کشتارها و فجایع فراوان در کرواسی و بوسنی گردید. اسلوبودان میلوشویچ آخر سر از سمند قدرت به زیر کشیده شد و ناچار به پاسخ‌گویی از جنایت‌هایی که در ایام دولت او صورت گرفته بود تن در داد. <۵۶>

اما ژنرال پینوشه سردمدار عملیاتی بود که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م از

سوی پلیس مخفی شیلی و مقامات امنیتی کشورهای دیگر امریکای لاتین مثل پاراگوئه، اروگوئه، آرژانتین، بولیوی و برزیل زیر عنوان «عملیات کرکس»<sup>۱</sup> انجام گرفت. این عملیات برحسب آمارهای رسمی به سر به نیست شدن سیزده هزار تن از ناراضیان این کشورها انجامید. اما بروفق اطلاعاتی که سازمان‌های حقوق بشر در دست دارند شمار ناپدیدشدگان را تا سی و پنج هزار تن برآورد می‌کنند. همین کشتارها بود که ضرورت ایجاد دادگاه دایمی جرایم جهانی را مطرح ساخت و پیش از پایان قرن، یکصد و نود و سه دولت — از جمله ایران و امریکا — موافقت خود را با تشکیل آن اعلام کردند. در ماه‌های آخر قرن، ژنرال پینوشه که به قصد معالجه به اروپا آمده بود و در انگلستان به سر می‌برد، یک قاضی اسپانیایی فرصت را غنیمت شمرد و دستوری برای بازداشت او صادر کرد. انگلستان به عذر بیماری و پیری ژنرال از تسلیم او به قاضی اسپانیایی خودداری نمود و پینوشه موفق شد که به کشور خود بازگردد. مقامات قضایی شیلی زیر فشار افکار عمومی جهان بازجویی از پینوشه را شروع کردند، اما جریان محاکمه پس از چندی به علت کهنه‌لر بسیار و ناتوانی شدید جسمی و روحی او موقوف ماند.

خلاصه آن که قرن بیستم نقبی در درژ حاکمیت انداخت و هم‌اکنون امید می‌رود قرن بیست و یکم شاهد آن باشد که به گفته کوفی عنان هیچ دولتی نتواند، با پنهان کردن خود در پوشش حاکمیت ملی، حقوق و آزادی‌های اساسی مردم را زیر پا بگذارد. انسان‌های این دوران نیز مانند نیاکان خود با غرایز اولیه از خشم و کینه و زورگویی و شهوت و حسادت و قدرت طلبی دست به گریبان‌اند. چیزی که هست انسان متمدن می‌کوشد تا از سرکشی‌های ویرانگر این غرایز جلوگیری کند. ضرورت زندگی اجتماعی و همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر است که انسان متمدن را به تعدیل غریزه‌های خود وامی‌دارد و ظهور جامعه مدنی و تن در دادن به حکومت قانون حاصل همین

<sup>۱</sup> Operation Condor